

پروفیسر کاظم انصاری و طاعات برسی
سال مابین علوم انسانی

نقد ادبی

● سرود اہل بخارا / دکتور عبدالحسین زرین کوب
کارلوس مونته مایور / کیه ریچی / میرجلال ہاشمی

در باب کهنه ترین نمونه شعر فارسی تاکنون سخنها بسیار رفته است و باز جای سخن هست. داستانهایی که تذکره نویسان درباره شعر ابوحفص سغدی و ابوالعباس مروزی آورده اند چنان سست و بی بنیاد است که هیچ به درستی آنها اعتماد نمی توان کرد. شعری هم که به بهرام گور، شهریار ساسانی، نسبت کرده اند حتی به همان صورت کهنه ای که از کتاب ابن خردادبه نقل کرده اند نمی تواند کهنه ترین نمونه شعر «فارسی» باشد. آنچه نیز، در تاریخ قم و تاریخ سیستان یافته اند خود به درستی روشن نیست که چیست و از کدام روزگار است.

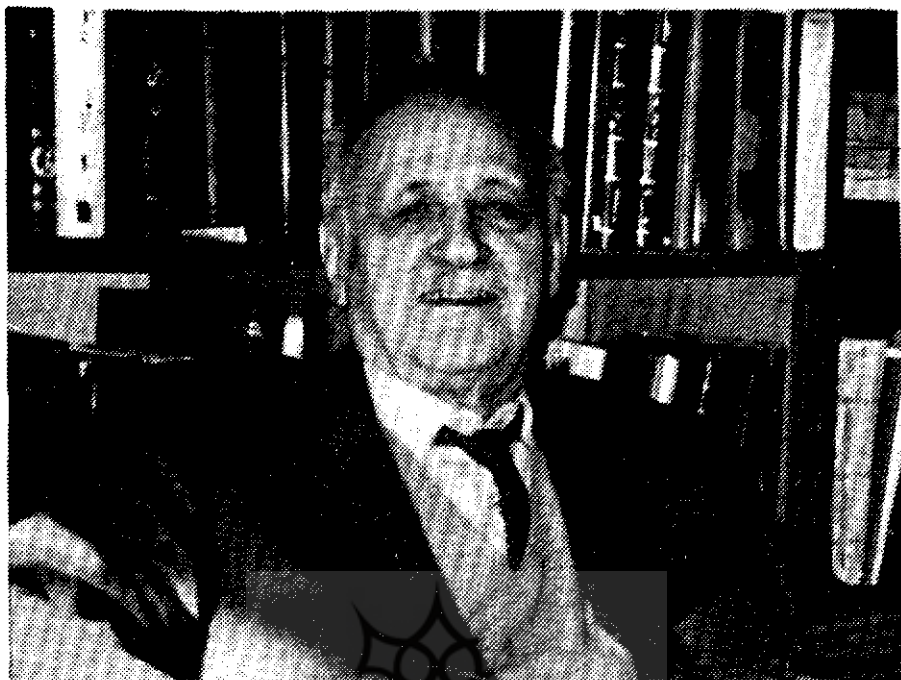
شاید کهنه ترین نمونه هایی که اکنون، بی تردید و دغدغه، می توان از شعر فارسی موجود نام برد همان حراره کودکان بلخ و ترانه یزیدین مفرغ است.^۱ حراره کودکان بلخ تازه ترست و به سال ۱۰۸ هجری مربوطست اما حالتی و اصالتی بیشتر دارد در صورتیکه ترانه یزیدین مفرغ کهنه ترست. و ظاهراً به حوادث سال ۵۹ هجری یا سالی

۱ - در باب ارزش و اصالت این نمونه ها رجوع شود به بیست مقاله قزوینی؛ قدیمترین شعر فارسی چاپ تهران ص ۴۵ - ۳۲ - شعر در ایران، ملک الشعراء بهار، مجله مهر سال ۵ - تاریخ ادبیات ایران دکتر صفاح ۱ ص ۱۷۳ - ۱۶۲.

بعد از آن تعلق دارد^۱.

با این همه کیست که بی هیچ تردید و دغدغه‌ای بتواند ادعا کند که از اینها کهنه‌تر هیچ نمونه‌ای اکنون در دست نیست؟ درین یک نکته، هیچ شک نیست که سورخ هرگز نمی‌تواند آن کس را که اول شعر فارسی را گفته است معلوم بدارد که کیست. چون، آن کس که در انبوه ظلمات قرون گذشته و از میان آنهمه رفتگان خاموش و ناشناس که نام آنها نیز از خاطرها فراموش شده است کسی را می‌جوید که اولین شعر فارسی را گفته است کارش به کار آن کسی می‌ماند که بخواهد در گورستانی خاموش و تیره بگردد و از میان قبرهای بی‌نام و نشان جستجوی آن کسی را بگیرد که اول یار عشق ورزیده است یا درد کشیده است یا رشک برده است و یا گریسته است. پیداست که جستجوی اول شاعر فارسی زبان نیز، در بیهودگی و بیحاصلی از این کار، هیچ کم ندارد. اما تحقیق و جستجو در اینکه کهنه‌ترین نمونه شعر فارسی که اکنون در دست هست کدام است البته ممکن هست و با اینهمه آن نیز چندان سهل و ساده نیست و کیست که بتواند دعوی کند با اینهمه کتابهای نادیده و ناخوانده فارسی و عربی که در جهان هست کهنه‌ترین نمونه سخن موزون فارسی را یافته باشد؟ و اینجاست که رایها و داوریه‌های محققان نسبی و اعتباری می‌شود و آن جزم و قطعی که در سخن اهل علم هست در آن وجود ندارد. چون، وقتی محقق همه کتابهای کهنه و شناخته را جستجو کرد و با جزم و یقین کهنه‌ترین نمونه را بدست آورد از کجا می‌تواند، یقین کند که چندی بعد کتابی تازه و ناشناخته پیدا نخواهد شد و همه علم و یقین او را بر باد نخواهد داد؟ چنانکه این معنی مکرر برای محققان روی داده است و بارها رأی و اندیشه آنان را دگرگونه کرده است.

از کهنه‌ترین نمونه‌های سخن فارسی، سرود اهل بخارا است که در باب عاشقیهای سعید بن عثمان و خاتون بخارا بوده است و در تاریخ بخارا بوجود آن اشارتی رفته است، اما نمونه آن نیامده است. این داستان سعید و خاتون بخارا چند سالی قبل از واقعه یزید بن مفرغ روی نموده است و ازین رو، سرود بخارا ناچار چند سالی کهنه‌تر از ترانه ابن مفرغ خواهد بود. اما این سرودی که اهل بخارا، بگفته مورخان درباره عشقبازیهای سعید بن عثمان با خاتون بخارا سروده بودند آیا به کلی از میان رفته است؟ حقیقت آنست که از مورخان نام‌آور، کسانی که به این داستان اشارت کرده‌اند نمونه‌ای از آن را بدست نداده‌اند و ازین رو این اندیشه دست می‌دهد که شاید این سرود یکسره عرضه فراموشی گشته است و از میان رفته است. کسانی هم که در سالهای اخیر، از راه تاریخ بخارا، این سرود را از کهنه‌ترین نمونه‌های شعر فارسی شمرده‌اند نمونه آن را بدست نداشته‌اند و



● دکتر عبدالحسین زرین کوب (عکس از علی دهاشی)

بسا که بر فقدان آن دریغ خورده‌اند. و دریغ است که این سرود نیز مانند بسیاری از تصنیف‌ها و حراره‌های کهن از میان رفته باشد و از آن هیچ اثری و هیچ نشانی باز نمانده باشد.

با اینهمه، نویسنده این سطور، چندی قبل ضمن آنکه یادداشت‌هایی در باب تاریخ ایران، در دو قرن اول اسلام تهیه می‌کرد دو پاره از این سرود فراموش شده را در کتابی یافت که هر چند بسیار کوتاه و اندک است لیکن به هر حال اکنون باستناد همان چند کلمه می‌توان تاریخ کهنه‌ترین نمونه شعر فارسی را چند سالی پیش از تاریخ ترانه ابن مفرغ نهاد. اما داستان سرود اهل بخارا چیست و آن دو پاره کوتاه که از این سرود اکنون در دست هست کجاست؟ اینک شرح داستان خاتون و سعید چنانکه در کتابها آمده است:

در سال پنجاه و شش هجری معاویه خلیفه اموی، سعید بن عثمان را به امیری خراسان فرستاد. وقتی وی آهنگ بخارا کرد، گروهی بسیار از راهزنان و مردم‌کشان و بندیان، بیوی تاراج و غنیمت در سپاه وی در آمدند. سعید بن عثمان، با سپاهی چنین غارتگر در آنسوی جیحون تاختن‌ها کرد و مالها و اسیران بسیار بدست آورد. در بخارا با ملکه آن دیار که خنگ خاتون نام داشت از در آشتی در آمد و با او صلح کرد بر آنکه خاتون بدو خراج دهد و راه سمرقند را نیز برو بگشاید. درین میان سعید را با خاتون

مکرر دیدار افتاد و میان آنها سری و سری پدید آمد. در تاریخ بخارا آمده است که «این خاتون زنی بود شیرین و بانیکویی بسیار سعید بر وی شیفته شد و مردم بخارا را به زبان بخاری درین معنی سرودهاست»، اما از این «سرودها» دیگر چیزی در تاریخ بخارا نیامده است. باری، سعید بن عثمان چون از بخارا راه سمرقند پیش گرفت، از بیم آنکه خاتون رای غدر و پیمان شکنی نکند، سی تن، و بقولی هشتادتن، از بزرگ زادگان بخارا را بنوا بستند و با خویشان همراه برد. در سمرقند نیز اسیران و غنیمت‌ها بدست آورد. چون به بخارا باز آمد خاتون از او درخواست تا آن سی تن را که بنوا گرفته بود باز دهد، نداد، و گفت چون از آمویه بگذرم آنان را رها کنم. چون از آموی بگذشت باز خاتون کس فرستاد که آنان را بازده. گفت تا از مرو بگذرم. اما از مرو نیز بگذشت و آنان را باز نداد. چون سعید به مدینه باز آمد این بزرگ زادگان بخارا را که بنوا ستده بود، در نخلستانی از آن خویش بکار بداشت تا روزی بدان نخلستان رفت تا کار آنان را ببیند. جوانان بخارا در او افتادند و با خنجرش بکشتند. و این بود فرجام کار فاتح بخارا که در مدینه سرانجام بدست بزرگ زادگان آن دیار هلاک گشت...

این داستان خاتون بخارا و سعید بن عثمان در تاریخ بخارا با آب و تاب تمام نقل شده است. در فتوح البلدان بلاذری و تاریخ اعثم کوفی نیز آمده است. قضیه کشته شدن سعید بر دست این بزرگ زادگان بخارا نیز، هم در کتاب المعارف ابن قتیبه و هم در کتاب اغانی ذکر شده است^۱... اما آن دو پاره شعری که نمونه منحصر بفرد این سرود فراموش شده بشمارست و به تازگی به دست ما رسیده است در هیچ یک از این کتابها نیست بلکه در کتابی است بنام «اسماء المغتالین من الاشراف فی الجاهلیة و الاسلام...» تألیف ابو جعفر محمد بن حبیب بغدادی متوفی بسال ۲۴۵ هجری، که در ضمن مجموعه نوا در المخطوطات، به تحقیق عبدالسلام هارون در قاهره به سال ۱۹۵۴ میلادی طبع شده است و در آن ضمن سرگذشت سعید بن عثمان و بیان فرجام کار او، بقصه خاتون بخارا نیز اشارت رفته است. از جمله چنین آمده است که «او را با خاتون دیدار افتاد، و اهل خراسان هر دو را تهمت نهادند و بر وی سرود خواندند به زبان خراسانی بدینگونه:

کـور خـمیر آمد خاتون دروغ کنده (۹).....»^۲

و جز همین اندک، دیگر چیزی ازین سرود درین کتاب نیامده است و دریغ است که از تاریخ نویسان دیگر نیز ظاهراً، هیچ کس به ضبط و نقل این سرود کهن عنایت نورزیده

۱- این مأخذ را آقای ریچارد فرای هم در ترجمه انگلیسی تاریخ بخارا یاد کرده‌اند.

۲- رک ص ۱۶۸ - ۱۶۷ اسماء المغتالین.

است و جز همین دو پاره چیزی از آن باز نمانده است. ضبط و معنی الفاظ این دو پاره شعر نیز روشن نیست و احتمال غلط و تصحیف در پاره‌ای از الفاظ آن هست و درین باره البته تحقیق زیان‌شناسان بجاست. نکته‌ای که درین روایت شایسته دقت و تأمل است این است که مؤلف کتاب زبانی را که این سرود بدان گفته شده است زیان «خراسانی» خوانده است... باری، این نمونه کوچک که از سرود بخارا بدست آمده است، نمونه منحصر بفرد سرودهای کهن نیست و بسا که جستجو در کتابها باز، نمونه‌های دیگری از اینگونه سرودها را به دست دهد و همین دو پاره شعر نیز، شاید گذشته از فواید تاریخی و لغوی، از جهت بحث در باب تحول اوزان شعر فارسی بی فایده نباشد.

(مهرماه ۱۳۳۷)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی